

نقد و بررسی کتاب «مهدویت در اسلام و دین زرتشت»

موعودگرایی در پایان جهان*

مصطفی شهرآیینی

شهرآیینی: در این جلسه که آن را به بهانه نقد کتاب «مهدویت در اسلام و دین زرتشت» برپا کرده‌ایم، ابتدا جناب آقای ابراهیم از همکاران بسیار کوشا و فعال گروه ادیان که همواره در جلسات حضور پیدا کرده و سابقه تحقیقات بسیار درخشانی هم دارند و زحمت تألیف این کتاب با ایشان بوده، [مطالبی را در باب تقریرات خودشان و در واقع معرفی کتاب برای ما بازگو خواهند کرد.] ما در نظر گرفتیم با توجه به ماه شعبان [او سالروز تولد حضرت مهدی(عج)] و نیز برای پاسخی به پرسش آقای خاتمی [در مراسم افتتاح و آغاز سال تحصیلی جدید] در باب مهدویت و اینکه چرا ادیان مختلف همیشه آینده را روشن می‌بینند و به ظهور منجی معتقد هستند، [جلساتی را ترتیب دهیم] و از اقلیتهای دینی مختلف دعوت کنیم موضع خود را درباره مهدویت بیان کنند. بیشترین تکیه ما در این جلسات بر مشترکات ادیان و فراهم ساختن بستری برای گفت‌وگوی ادیان است. به همین جهت از جناب آقای رستم وحیدی دعوت کرده‌ایم که از طرف اقلیت زرتشتی تشریف بیاورند و در حقیقت مهدویت در دین زرتشت را برای ما بیان داشته، دیدگاهی را که در این باب در دین زرتشت از دیرباز مطرح بوده، برای ما بازگو کنند.

امیدواریم در تعامل با دوستان خضر به نقاط روشنی برسیم و بتوانیم هر چه بیشتر با هموطنان زرتشتی خودمان باب گفت‌وگو را باز کنیم. جناب آقای موحدیان از مرکز تخصصی تحقیقات ادیان و مذاهب قم تشریف آورده‌اند و از ایشان خواهش کردیم موضوع «مهدویت در اسلام» را مطرح کرده و با جناب دکتر وحیدی وارد گفت‌وگو شوند. امیدواریم به نقاط خیلی روشنی در این باب اشاره شود، چون [لازم است از اعتقادات] اقلیت زرتشتی یک تصور روشنی در ذهن ما مسلمانان روشن شود و اینکه اصولاً اعتقاد زرتشتیان به ظهور منجی چگونه است و آن منجی چه اندازه به مهدی اسلام(عج) نزدیک است. من ابتدا یک معرفی مختصر از دکتر وحیدی و جناب موحدیان ارائه می‌کنم و بعد میکروفون را در اختیار عزیزان می‌گذارم.

جناب آقای وحیدی موبد زرتشتی، فارغ‌التحصیل دوره عالی دینی سازمان جوانان زرتشتی هستند. ایشان دارای دکترای فرهنگ و زبانهای باستانی، عضو انجمن موبدان تهران و سردبیر و تنظیم‌کننده ماهنامه «فروهر» و رئیس کمیته اجرایی سمینار بزرگداشت «سه هزار سال فرهنگ زرتشتی» هستند که سال گذشته در تهران برگزار شد.

جناب موحیدیان، عضو هیات علمی مرکز تحقیقات ادیان حوزه علمیه قم و دارای دکترای کلام از دانشگاه تربیت مدرس قم هستند و سابقه هفت ساله در مطالعات ادیان دارند. جناب ابراهیم از شما خواهش می‌کنم با معرفی کتاب و اینکه در این کتاب در پی طرح چه مطالبی بوده‌اید، جلسه را شروع بفرمایید.

ابراهیم: کتاب «مهدویت در اسلام و زرتشت» در واقع رساله‌ای است که در دوره کارشناسی ارشد ادیان و عرفان تحت نظارت دکتر مهدی‌زاده و دکتر انوار تهیه شده و در نهایت بعد از دفاعیه و ویرایش مجدد، نظر مرکز بازنشاسی اسلام و ایران را جلب کرد که اکنون به چاپ رسیده است.

مسئله مهدویت - همان‌طور که در ماه شعبان شاهد آن هستیم - در حال تبدیل شدن به یکی از سنتهای محوری جامعه اسلامی است. یک موتور محرک بسیار قوی بر عامه مردم دارد و آن ارادت مردم به آستان امام زمان (عج) است؛ ارادتی آمیخته با خلوص قلب. اما همین امر در حوزه سیاست نیز در حال اتفاتی افتادن است؛ به این صورت که مقوله «مهدویت» در حال تبدیل شدن به یک ابزار سیاسی است

؛ ابزاری که می‌تواند مفید سازنده و مثبت باشد، اما براساس برخی قرائت‌های خاص نیز ممکن است به شکل ابزاری کوبنده برای هر کسی باشد که خارج از این مقوله قرار دارد. بنده در مقام دانشجوی ادیان و کسی که هم با دوستان زرتشتی نشست و برخاست داشته‌ام و هم در میان عزیزان مسلمان بزرگ شده‌ام، احساس کردم این ابزار در جهان کنونی می‌تواند به وسیله متحدکننده تبدیل شود که البته خیلی خوب است، اما اتحاد علیه چه کسی و چه چیزی؟ این مهم است.

مجموع مشترکات عنوان شده آن قدر زیاد است که بعضی جاها خواننده به نقطه‌ای می‌رسد که تصور می‌کند شاید هر دو دین از یک نفر صحبت می‌کنند. اعداد و ارقام آن قدر نزدیک است که این شبهه پیدا می‌شود که آیا در نهایت یک نفر ظهور کرده، حاجت هر دو آیین را می‌دهد. البته در آخر نتیجه گرفته‌ایم که نه، لزومی ندارد این‌طور باشد و ضمناً دلایل خود را هم ارائه کرده‌ام.

ابتدا بقتی موضوع را با جناب دکتر وجدی مطرح کردم، ایشان نکته‌ای گفتند به این مضمون که شما دارید موضوع «مهدویت» را برای رسیدن به هدف گفت‌وگو میان ادیان مطرح می‌کنید، یا می‌خواهید برای مهدویت

گفت‌وگو کنید. این بسیار مهم است. همین که مبحث «مهدویت» و این کتاب باعث شده تا دو روحانی بزرگوار و دو متخصص دینی از دو آیین مختلف در کنار هم و پشت یک میز بنشینند، تصور می‌کنم که مقوله اول که مهدویت می‌تواند عامل گفت‌وگو باشد، خود به خود به اثبات رسیده است. بحمدالله جامعه ما آرام آرام از این مرحله عبور می‌کند که همگی - ولو اینکه تضادی در کلام طرفین باشد - بتوانیم صحبت یکدیگر را بشنویم. اما مقوله دوم یعنی گفت‌وگو برای مهدویت، از اینجا به بعد من کلام را به دوستان که از هر جهت عالتر از بنده هستند، می‌سپارم تا - ان‌شاءالله - هر نقصی در کتاب و گفتار ما دیدند، گوشزد کنند.

وحدی: در آغاز تشکر می‌کنم از «مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها» که جایگاهی را فراهم کردند که ما ایرانیان، کسانی که سالها و قرن‌هاست که در این کشور زندگی می‌کنیم و عوامل فرهنگی ما عوامل بسیار مشترک است و همه به هم عشق می‌ورزیم، همه با هم یک زندگی سالم‌آمیزی را در کشور داریم - حال چه در دوران سختیها و چه در دوران شادمانیها - بتوانیم با هم گفت‌وگو کنیم.

ما همواره دلمان می‌خواهد، همان‌طور که قلب‌هایمان به هم نزدیک است، بتوانیم با هم گفت‌وگو کنیم؛ با هم درباره آرمانها و اعتقادات و باورهای خودمان صحبت کنیم و این راهی است که به انسان و اندیشه انسان بالندگی و رشد و رسایی و جاودانگی خواهد داد.

بحث امروز ما درباره «مهدویت» یا به قول ما زرتشتیان درباره «سوشیانتها» است و کتابی که جناب آقای ابراهیم زحمت فراهم کردنش را کشیده‌اند، در واقع کاری مقایسه‌ای «مهدویت» در دین ما و در دین اسلام است. کتاب بسیار جالب تهیه شده و من فکر نمی‌کردم که بشود چنین کار زیبایی را در تطبیق ادیان فراهم کرد؛ به‌خصوص اینکه بحث‌های کتاب بحث‌های جالبی است و بهتر از آن اینکه در پایان کتاب یک کتاب‌شناسی بسیار مفیدی داده شده است. من وقتی که این کتاب‌شناسی را بررسی کردم، دیدم که ایشان سنگ تمام گذاشته‌اند و بسیار دقیق به کتابها و مطالعات زرتشتی موجود در این زمینه مراجعه کرده‌اند. من در مقام فردی دانشگاهی زرتشتی و یک موید زرتشتی از ایشان سپاسگزاری می‌کنم. اما در ابتدا جمله‌ای را عرض کنم و آن این است که ما همه به دنبال معبود خودمان هستیم، و به دنبال این هستیم که روزی به دیدار او نائل شویم یا به قول زرتشت: با او «همسخن» شویم و به اصطلاح با او «همپرسبگی» کنیم. این آرزوی هر انسانی است که



بتواند بالاخره روزی به خداوند برسد. در بحثهای اصول عقاید ادیان می‌بینیم که مشترکات اصلی و ابتدایی همه ادیان الهی بر پایه توحید، نبوت و معاد استوار شده و در آیین ما - آیین زرتشتی - هم همین گونه است، یعنی یکتایی اهورامزدا، پیامبری زرتشت و معاد به معنی رستخیز جهان و رفتن به سوی خداوند است. در بسیاری از ادیان دیگر هم که ما مطالعه کرده‌ایم، به همین حالت هست. اما یک سوال فلسفی همیشه در بحث انسان‌شناسی پیش می‌آید و آن اینکه انسانی که اشرف مخلوقات و نماینده خداوند در روی زمین است و می‌آید تا جهان را رشد و تکامل بدهد و خوبیها را در جهان تقویت کند و از خودش صالحات باقی بگذارد تا بتواند با نیکیهای خودش سرافراز به پیشگاه خداوند بازگردد، [چرا] علی‌رغم جوامع پیچیده‌ای که تشکیل می‌دهد، باز هم به ورطه بدی و زشتی و کاستی و نابالندگی کشیده می‌شود؟ آیا خداوند این طور می‌خواهد؟ آیا خود انسان از فرمان خداوند سرپیچی می‌کند؟ چرا اساساً اسیر دست شیطان می‌شود؟ و نهایتاً اینکه ما آن روزی که می‌خواهیم به سوی خداوند بازگردیم، آیا باید همه ما خوب باشیم؟ جامعه ما جامعه سالمی باشد و در آن عدالت وجود داشته باشد؟ ابتدا باید بدیها و کاستیها ناپود شده باشد، بد برویم به دیدار خداوند یا نه، خداوند ما را هر طور که باشیم می‌پذیرد؟

من می‌خواهم عرض کنم که برای پاسخ به این سوال، انسان با اندیشه‌ها و افکار خودش الگوها و طرحهای مختلفی را ایجاد کرده و براساس این مدل‌سازی یک آینده‌نگری را فراهم کرده است. از جمله به موضوع تناسخ، موضوع عرفان و موضوع مهدویت پرداخته است. همان طور که می‌دانید، در بعضی از ادیان به تناسخ معتقدند؛ یعنی انسان بعد از اینکه مرد و از دنیا رفت، دوباره به صورت دیگری به جهان باز می‌گردد و دوباره در یک کالبد دیگری زندگی می‌کند. اگر [در زندگی اول خود] انسان خوبی باشد، [در زندگی بعدی] یک کالبد تکامل یافته‌تری پیدا می‌کند یا مثلاً انسانی می‌شود ثروتمندتر و راحت‌تر؛ مثلاً پادشاه یا روحانی است، ولی اگر بد باشد، یعنی بعداً که دوباره به جهان رجعت می‌کند، موجودی خواهد بود که زشت و علیل است. مخصوصاً در آیینهای هندی و بودایی درباره این موضوع افسانه‌ها و تمثیلات زیادی گفته‌اند و تناسخ در این آیینها حالت دسته‌جمعی دارد و همه تابع آن هستند.

در عرفان پاک شدن و به خدا رسیدن فردی است، یعنی هر کس یک راه سلوک را می‌پیماید، حرکت می‌کند تا پاک شود و به خداوند برسد. اما در آیینهای یهود،

سمیحتی، اسلام و همچنین آیین زرتشتی بحث «مهدویت» را می‌بینیم. حال برای اینکه بیشتر روی تئوری یا مدل‌سازی مهدویت با همدیگر گفت‌وگو داشته باشیم، درباره موضوع «سوشیانتها» یا نجات‌بخشها، رهاندگان انسان که ما در آیین زرتشتی آن را همچون الگوی تفکر برای رسیدن به آخرت می‌بینیم، توضیحاتی را عرض می‌کنم. واژه‌ای در اوستا داریم به نام «سوشیانتها» (Saoshianta). این واژه از ریشه «سو» یا «سُو» برمی‌آید که کلمه «سود» در فارسی امروز از همان ساخته شده، یعنی سود و منفعت؛ و «شیانت» پسوندی است که نشانه صفت فاعلی آینده است و در واقع، صفت دارندگی آینده است، در کل یعنی «آن کس که در آینده سود خواهد رسانید.» این پسوند با حالت‌های دستوری مختلفی مانند جمع و مفرد در اوستا به کار رفته است.

اما این «سوشیانتها» یا «سودرسان» یا «سودرسانان» چه ویژگیها و مشخصاتی را در سرودهای دینی و آیین زرتشتی دارند؟ ما وقتی به گاهان - یا گاتها (سرودهای خود زرتشت) - مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که این واژه تقریباً در معنای عام و در یکی دو جا هم به عنوان خطاب به خود زرتشت به کار رفته است، یعنی زرتشت به عنوان سودرسان و دین زرتشتی به عنوان یک دین سودبخش مطرح شده

است و یکی دو جا هم که به صورت جمع به کار رفته است، سودرسانهایی هستند که در آینده به مردم بهره خواهند رسانید. اما در اوستا که سایر سرودهای مقدس زرتشتی است و در واقع در طول زمانهای گوناگون فراهم و جمع‌آوری شده و ما امروز به عنوان مجموعه اوستا در دست داریم، این واژه را به معنای «منجی» یا «زهایی‌بخش» یا «رهاکننده» به کار برده‌اند. این کاربرد برای ما از نظر زبان‌شناسی نشان می‌دهد که این واژگان در سرودهایی کاربرد داشته که پیش از زرتشت سرود شده‌اند، یعنی اعتقاد و باور به سوشیانتها یا منجیان و رهاندگان جهان یک عقیده و یک انگیزه پیش از زرتشت و مربوط به دوره‌ای است که ایرانیان هنوز با اعتقاد و باور به مظاهر طبیعت زندگی کرده و به ایزدان یا دیدگاه خدایی و آفرینندگی نگاه می‌کردند. در واقع وقتی که این مطلب را تجزیه و تحلیل می‌کنیم، می‌بینیم که زرتشت با یک اعتقاد پیش‌زرتشتی مواجه بوده؛ یک اعتقاد پیش‌زرتشتی به سوشیانتها، منجیان و کسانی که در آینده می‌آیند و جهان را از ظلم و بیداد و بدبختی پاک می‌کنند. اما زرتشت می‌آید و در گاهان -



هیستان» که در واقع روایات و احادیث و توضیح المسائل و شایست و ناشایستهای آیین زرتشتی در دوران ساسانی است. این روایات پیش زرتشتی دوباره به شکل‌های بسیار بسیار تمثیلی بازنگری شده است. اما نتیجه‌ای که می‌توانیم از این موضوع بگیریم، این است که در اوستا و گاهان - سروده‌های زرتشت - ما نسبت به سوشیانتها، نسبت به منجیان و نسبت به مهدویت یک بحث بسیار کلی را می‌بینیم و اصلاً نمی‌بینیم که وارد جزئیات شده باشند یا مشخصاتی بیان کرده باشند.

من وقتی این کتاب را مطالعه می‌کردم، از زمینه‌های اسلامی آن از روایات و سوره‌هایی که از قرآن نقل کرده بودند، خیلی استفاده کردم و فهمیدم که این مطلب در قرآن چگونه است. خودم به این نتیجه رسیدم و آقای ابراهیم هم در یک جا توضیح دادند که در قرآن هم که کتاب آسمانی اسلامی است، این موضوع یک موضوع خیلی کلی است و وارد جزئیات، تمثیل و بیان مشخصات نشده است. امیدوارم جناب آقای موحدیان در این زمینه توضیحات کاملتری بدهند.

نکته دیگری که باید عرض کنم این است که اصولاً در آیین زرتشتی پایه‌های استوار، رفتاری و زندگی آیین ما براساس خردورزی استوار است، یعنی رهبری دینی و روحانیت وجود دارد، اما همه چیز در زمان و در مکان موقعیت خودش بر پایه اندیشه و خرد باید ارزیابی شود و بر پایه آن رفتار شود. با وجود اینکه جامعه امروز زرتشتیان یک جامعه سنت‌گراست، موبدان و نظریه‌پردازان و علمای تراز اول دینی ما در دوران جدید این بحث را مطرح کرده‌اند که سوشیانتها جنبه عام دارند و هر کسی می‌تواند سوشیانت دوران زمان و جایگاه و خانه و خانواده، شهر و کشور، روستا و جهان خودش باشد. در این کتاب هم این موضوع باز توضیح داده شده که بعضی از علما یا نظریه‌پردازان جدید زرتشتی این موضع را عنوان کرده‌اند. من در اینجا خواستم این نکته را عرض کرده باشم که این از ویژگی‌های آیین زرتشتی است که هر چند در کتابها و روایات دوران ساسانی با تمثیل و جزئیات موضوع درباره سوشیانتها مطالبی مطرح شده است، باید گفت امروز اگر شما از یک جوان زرتشتی نظرخواهی کنید، او بر پایه اندیشه‌های آیینی که از علمای دینی خودش به او تلقین شده و بر پایه آن دارد زندگی می‌کند، سوشیانتها را افراد عام می‌داند. مثل [آنچه] در اوستا، گانها و قرآن مطرح است و شاید اگر ما بخواهیم امروز به مهدویت خودمان، و به سوشیانتهای خودمان جنبه‌های تمثیلی بدهیم، این جنبه‌های تمثیلی را باید مقداری الگوسازی کنیم و پردازشهای جدید از

سروده‌های خودش - این باور و اعتقاد سوشیانتی را تا حدی اصلاح می‌کند و خودش را یکی از سوردسانان و سوشیانتها می‌داند و می‌گوید: اگر قرار است باور و اعتقاد ایرانی براساس سوردسانی باشد و باور به آمدن یک نجات‌بخش مد نظر باشد، حال که من دین زرتشت را آورده‌ام، یک سوشیانت هستم و در اکثر سروده‌های زرتشت این را می‌بینیم. اما در روایات بعدی و در واقع در دوران ساسانی و در دوران شکوه و کشورداری آیین زرتشتی، شاهد هستیم - البته بنده این‌طور تصور می‌کنم و بیشتر زبان‌شناسان و فرهنگ‌شناسان بدان باور دارند - که دوباره اندیشه‌های قدیمی و اعتقادات پیش‌زرتشتی تقویت شده و شکل‌های اولیه خودش را تا حدی باز یافته است.

در فرهنگ‌شناسی وقتی که انسان را از دیدگاه فرهنگی بررسی می‌کنیم، می‌گوییم: «انسان موجودی است اسطوره‌پرداز و موجودی است تمثیل‌گرا»، یعنی انسان موجودی است که می‌خواهد از همه چیز اسطوره بسازد؛ هر واقعه‌ای را که می‌بیند یا می‌شنود، بزرگ کرده و رنگ اسطوره به آن می‌زند. انسان موجودی است که برای هر چیز می‌خواهد مثال بزند و تمثیل درست کند؛ و این اسطوره‌سازی و این تمثیل‌پردازی را ما در روایات و نوشته‌ها و مجموعه‌های آیینی و دینی زرتشتیان



دوران ساسانی می‌بینیم که در این کتاب هم چند نمونه از آنها را ذکر کرده‌اند و گفته‌اند سوشیانتها، نجات‌بخشها و رهاکنندگان هستند؛ آنها سه نفر هستند: «أخشیت ارته» (Okhshiat Ertha) اولین آنهاست. «أخشیت نمنگه» (Okhshiat Namangah) دومین آنهاست. «أستوت ارته» (Aslavat Ertha) یا سوشیانت‌ه سومین آنهاست و اینها در هر هزاره به ظهور می‌رسند. در اسطوره‌های ایرانی، جهان به ۱۲ هزاره تقسیم می‌شود که از آغاز تا پایان را در بر می‌گیرد و این سه نفر در پایان هزاره‌های خودشان ظهور خواهند کرد. در «فروردین یشت» - یکی از قصول و بخشهای اوستا - که یشت کهن و یشت پیش از زرتشت است، گفته شده که نطفه‌های این سه نفر در دریای کیانسه (Kyanseh) نگهداری می‌شود و ۹۹۹۹ فرور - روح متعالی - پاکان از این نطفه‌ها محافظت می‌کنند تا در سه هزار سال پایان جهان در پایان هر هزاره یکی از نطفه‌ها بارور شده، تبدیل به یک نجات‌دهنده شود. بعدها شاهد هستیم که در کتاب «گزیده‌های زاداسپرم» یا در کتاب «دینکرد» یا در کتاب «روایات امیداشو و



موضوع ارائه شده، زیرا اینها و پردازشها هنوز در جامعه ما آن گونه که باید ارائه نشده است. بنابراین نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم، این است که ضمناً مهدویت آیین اسلامی را نمی‌توانیم بگوییم هماهنگ با آیین ما شکل گرفته است و شاید بتوانیم فقط آن را یک اصالت فکری و یک اصالت رفتاری گروهی از مسلمانانی بدانیم که بیشتر در ایران زندگی می‌کردند و یا بیشتر با ایرانیها مانوس و محصور بودند و در واقع مذهب شیعه را پایه‌گذاری و دنبال کردند. شاید این نشان‌دهنده یک بازگشت فکری - فرهنگی پیش‌زرتشتی باشد که هم در بین ایرانیان زرتشتی نفوذ پیدا کرده؛ به طوری که تا امروز رسیده است و هم یک میراث و هم یک آرمان برای نیاکان ایرانی مسلمان شده‌ای است که امروز شیعه هستند و باز هم آن سبای فرهنگی کهن خود را باز یافته‌اند.

شهرآیینی: با تشکر از جناب آقای وحیدی و مطالبی که فرمودند. از جناب آقای موحیدیان خواهش می‌کنم که موضوع «مهدویت» در دین اسلام را با توجه به کتابی که قبلاً خدمت جنابعالی فرستادیم و نیز با توجه به زمینه مشترکی که با هموطنان زرتشتی وجود دارد و می‌تواند داشته باشد، بفرمایید.

موحیدیان: بنده مطالب را درباره کتاب تنظیم کرده بودم، طبق نامه‌ای که مرقوم فرموده بودند، قرار بود نقد و بررسی کتاب صورت گیرد، اما اکنون به من خبر دادند که درباره موعودباوری در دین اسلام گزارش بدهم. ضمن سخنان جناب آقای وحیدی به‌نظرم رسید که نکاتی هست که باید به آن پرداخته شود، اما حیف می‌آید که نکاتی را در مورد کتاب نگویم، اما سعی می‌کنم که این دو کار را با هم انجام دهم.

در خصوص این کتاب باید عرض کنم که کتابی بسیار ارزنده و قابل استفاده بود. بنده ویژگیها و امتیازاتی را در این کتاب یافته‌ام که کمتر در جای دیگری دیده بودم. این ویژگیها را به اختصار عرض می‌کنم:

یکی از ویژگیهای کتاب این است که اطلاعات و داده‌های جزئی ناگفته‌ای را که به صورت دقیقه‌هایی وجود داشته، از منابع هر دو دین استخراج و ارائه کرده است. بنده با مطالعات اندکی که در این موضوع، یعنی موعودباوری در ادیان مختلف داشته‌ام، از جمله اسلام و آیین زرتشتی، باید بگویم که بعضی از نکات این کتاب انصافاً تازگی داشت. نکته دیگر اینکه در این کتاب با ظرافت عالمانه‌ای کار تطبیق انجام شده است، یعنی بدون اینهمانی کردن بی‌رویه و ساده‌انگارانه که گاهی در این جور کارها مشاهده می‌کنیم که مطالب را کنار

هم دیگر ارجاع می‌دهند.

در این کتاب چپش مناسبی از اندیشه منجی موعود در آیین اسلام و آیین زرتشت ارائه شده و خودبه‌خود خواننده متوجه شباهتها و تفاوتها می‌شود و این قضاوت بر عهده خواننده گذاشته می‌شود. نکته دیگر - همان‌طور که خود نویسنده محترم اشاره کرده‌اند - اینکه تا حدود زیادی از جانب‌داری و رویکرد تبلیغی یا انتقادی نسبت به یکی از دو طرف اجتناب کرده و رویه علمی را تا حدود زیادی رعایت نموده‌اند.

این بسیار ارزنده است که پیروان ادیان بایند و از آن قابلیتها و امکانات معنوی موجود در دین خودشان استفاده کنند یا لاقلاً برای آنها ارزش قائل شوند. به‌قولی بزرگترین گرفتاری بشر در دنیای امروز معنویت است، یعنی نداشتن آرامش، امید و شادی. تصور کنید صبحت منجی موعود و مهدویت در اسلام و آیین زرتشتی چقدر می‌تواند امیدآفرین و شادی‌بخش و منشا نیکبختی فردی و اجتماعی باشد. این کتاب کمک کرده تا این آموزه در معرض استفاده پیروان دو دین قرار بگیرد، البته هر کدام در حوزه خود، اما گذشته از آن نکات جزئی که عرض کردم، چند نکته کلی یا انتقاد کلی را هم به این کتاب روا می‌دانم.

نکته اول اینکه بعضی از مطالب و محورهایی که بایسته پژوهش و کار بوده، در این کتاب به آن پرداخته نشده است. کتاب تقریباً به همه جوانب موضوع پرداخته است؛ به طوری که می‌توان گفت همه جانبه است. ولی در بعضی از موارد کاستیهایی هم دارد، یعنی در بعضی موارد باید به موضوعاتی هم می‌پرداخت که نپرداخته است. از جمله اینکه چه میزان اندیشه منجی موعود در هر دو دین تحت یا معلول فشارهای اجتماعی بوده است. این یک مسئله است. یک سوال که گاهی هم مطرح و هم ادعا می‌شود، این است که این آموزه اصولاً معلول فشارهای اجتماعی است که در برهه‌ای پیروان یک دین دچار آن می‌شوند و برای اینکه برای خودشان یک مایه آرامشی را فراهم کنند، اندیشه منجی موعود را می‌پروارند. این پرسشی بود که جای طرح داشت و باید به هر حال - نفیاً یا اثباتاً - این موضوع بررسی می‌کرد که البته کمتر این کار را کرده است. به نحوی است که به‌نظر می‌آید که انجام نداده است. در حالی که از داده‌های نسبتاً زیادی که در این کتاب آمد است، می‌توان استفاده‌های خوبی در جهت نفی این ادعا ارائه کرد.

موضوع بررسی می‌کرد که البته کمتر این کار را کرده است. به نحوی است که به‌نظر می‌آید که انجام نداده است. در حالی که از داده‌های نسبتاً زیادی که در این کتاب آمد است، می‌توان استفاده‌های خوبی در جهت نفی این ادعا ارائه کرد.

موضوع بررسی می‌کرد که البته کمتر این کار را کرده است. به نحوی است که به‌نظر می‌آید که انجام نداده است. در حالی که از داده‌های نسبتاً زیادی که در این کتاب آمد است، می‌توان استفاده‌های خوبی در جهت نفی این ادعا ارائه کرد.

موضوع بررسی می‌کرد که البته کمتر این کار را کرده است. به نحوی است که به‌نظر می‌آید که انجام نداده است. در حالی که از داده‌های نسبتاً زیادی که در این کتاب آمد است، می‌توان استفاده‌های خوبی در جهت نفی این ادعا ارائه کرد.

موضوع بررسی می‌کرد که البته کمتر این کار را کرده است. به نحوی است که به‌نظر می‌آید که انجام نداده است. در حالی که از داده‌های نسبتاً زیادی که در این کتاب آمد است، می‌توان استفاده‌های خوبی در جهت نفی این ادعا ارائه کرد.

موضوع بررسی می‌کرد که البته کمتر این کار را کرده است. به نحوی است که به‌نظر می‌آید که انجام نداده است. در حالی که از داده‌های نسبتاً زیادی که در این کتاب آمد است، می‌توان استفاده‌های خوبی در جهت نفی این ادعا ارائه کرد.

موضوع بررسی می‌کرد که البته کمتر این کار را کرده است. به نحوی است که به‌نظر می‌آید که انجام نداده است. در حالی که از داده‌های نسبتاً زیادی که در این کتاب آمد است، می‌توان استفاده‌های خوبی در جهت نفی این ادعا ارائه کرد.



است، یعنی اعتراف دارند به اینکه این آموزه یک آموزه اصیل نبوی است. مهدی موعود(عج) از نسل پیامبر(ص)، از ذریه فاطمه زهرا(س) و از ذریه امام حسین(ع) است. البته در بعضی از نقلها از ذریه امام حسن(ع) است و اینکه نام و کنیه اش چیست، اینها دقیقاً مشخص شده است: اینکه غیبت او چگونه خواهد بود؟ کاری که انجام می‌دهد، زمانی که ظهور خواهد کرد. اوضاع پیش از ظهورش، اوضاع زمان ظهورش و اوضاعی که در اثر حرکت او به وجود خواهد آمد. اینها دقیقاً در حدیث نبوی توضیح داده شده است. بنابراین نمی‌توانیم این آموزه را یک آموزه صرفاً متأخر از دنیای ایرانی و در واقع شیعیان بدانیم. این آموزه، آموزه کاملاً اسلامی است. در این کتاب نویسنده محترم به این موضوع کمتر اشاره کرده‌اند، یعنی تمایز را کاملاً نشان ندادند و شاید همین اسباب این تصور شود که آموزه «مهدویت» بعدها رشد پیدا کرده و گسترش یافته است.

اما نکته دیگری که باید در نقد این کتاب عرض کنم، این است که گاهی در تحقیقات دین‌شناسی و مطالعات ادیان، به راحتی اینها را ناشی از وام‌گیری از ادیان دیگر می‌دانند، یعنی این گونه آموزه‌ها را به راحتی حمل بر وام‌گیری می‌کنند. برای اینکه این آموزه از فلان دین که مثلاً یک سابقه دیرینه‌تری دارد، در تاریخ یا ارتباط جغرافیایی خاص با این دین داشته وام گرفته شده است.

در این کتاب جای بررسی داشت، که به این موضوع هم پرداخته شود چه به صورت نفی چه به صورت اثبات. نکته دیگر و مهمی که در این کتاب می‌توان درباره آن صحبت کرد، این است که به خصوص در بخشهای آخر کتاب، این آموزه از دیدگاه عقل و علم بررسی می‌شود. گویا زبان این روایات و متون زبانی است متعارف؛ زبان است علمی یا تاریخی مثل زبان یک مورخ یا زبان یک دانشمند علوم تجربی. آن وقت حالا باید ببینیم که آیا با علم و عقل سازگاری دارد یا نه؟ در حالی که یک بحث بسیار مهمی که در فلسفه دین مطرح است، معنای متون دینی و کارکرد زبان دین است که بررسی می‌کنند آیا زبان دین یک زبان متعارف، علمی یا تاریخی است. یا کارکرد دیگری دارد؟

همان‌طور که جناب آقای وحیدی اشاره کردند، موضوع زبان اسطوره‌ای موضوع بسیار مهمی است. آیا زبان دین یک زبان نمادین و اسطوره‌ای است یا یک زبان تاریخی؟ اگر این بررسی صورت می‌گرفت، شاید در نتیجه‌گیریهای فصل آخر تأثیر می‌گذاشت که به جای اینکه این متون و آموزه‌ها را در تقابل با علم و عقل بدانیم، آنها را در دو مسیر متوازی تلقی می‌کردیم که

مثلاً اینکه آموزه سوشیانت در آیین زرتشتی در میان پارسیان هند که از فشار اجتماعی کمتری رنج می‌بردند، بیشتر مورد توجه هست تا زرتشتیان ایرانی. این خود می‌تواند حکایت از آن داشته باشد که این آموزه نمی‌تواند معلول فشارهای اجتماعی باشد، چون آنها نسبت به زرتشتیان ایرانی کمتر تحت فشار اجتماعی بودند، یا این نکته که آموزه منجی موعود در دیانت اسلام توسط خود پیامبر اسلام در زمان غلبه و سلطه ایشان، یعنی در زمانی که ایشان قدرت داشتند، در گستره وسیعی ارائه شد، نشانه این است که آموزه فوق معلول فشار اجتماعی در اسلام نبود. پیامبر اکرم(ص) در آن موقع تحت فشار نبود و جامعه اسلام غلبه داشته است. از قضا آموزه مهدویت در اسلام یک آموزه بعد از پیامبر و بعد از دوره قرآن و وحی نیست، بلکه دقیقاً این آموزه در خود زمان پیامبر شکل گرفت، هر چند پیشینه‌ای در ادیان گذشته هم داشت.

در قرآن اجمالی از این آموزه وجود دارد. اصلاً وعده آمدن شخصی در قرآن نیست. صحبت به گونه‌ای است که صرفاً می‌شود وعده یک روزگار فرهمندی را در پایان عالم در دوره‌ای از دوره‌های عالم از آن استنباط کرد. اما برخلاف آن، در کلمات پیامبر اکرم(ص) به صورت جزئی و گسترده حتی با نامها و نشانه‌ها به این آموزه پرداخته شده

است. من روایات شیمی را اصلاً مد نظر ندارم، بلکه برای تایید فقط روایات منقول از سخت‌گیرترین منابع اهل سنت را عرض می‌کنم. در اهل سنت سه طایفه را می‌توانیم بشناسیم؛ یکی طایفه اهل حدیث است که نسبت به حدیث سخت‌گیرند، و نیز نسبت به آموزه‌هایی که به نوعی به تشیع منسوب هست سخت‌گیرند و سعی می‌کنند اینها را به راحتی نپذیرند. طایفه دیگر سنیان متشیع هستند مانند صوفیانی که گستره عظیمی را در کشورهای اسلامی به خودشان اختصاص می‌دهند، و دسته سوم متفکرین جدید و روشنفکران سنی هستند که در بحث آموزه مهدویت منکر هستند، یعنی در موضع انکار قرار دارند. از طریق سنیهای اهل حدیث به‌ویژه سلفیان و وهابیت، حتی در تحقیقات دانشگاهی خودشان دست‌کم ۳۲۸ حدیث و اثر از پیامبر اکرم درباره مهدی موعود(عج)، رسالت و کارکردش نقل کرده‌اند. وهابیان از این ۳۲۸ حدیث، دست‌کم ۴۸ حدیث را در یکی از تحقیقات دانشگاهی درباره آموزه منجی موعود به لحاظ سندی و دلالتی تایید کرده‌اند، یعنی ۴۸ حدیث که از حد متواتر بیشتر



البته به نظر می‌رسد جای آن در این کتاب خالی است. نکته دیگری که خوب بود به آن می‌پرداختند، موضع انکارگرایانه کسانی است که در اسلام و یا در آیین زرتشتی در باب منجی موعود به آن معتقدند. افرادی در دنیای اسلام منکر این آموزه شده‌اند: ابن خلدون، احمد امین مصری، محمد رشید رضا، محمد عبده و افراد دیگر. در آیین زرتشتی هم به هر حال عده‌ای به بعضی از زوایای این آموزه با دیده انکار نگریسته‌اند، و یا همان‌طور که جناب آقای وحیدی اشاره فرمودند، این را به یک آموزه نجات‌بخش نوعی نه نجات‌بخش شخصی تحلیل کرده‌اند و جنبه شخصی بودن سوشینات را انکار کرده‌اند. جای آن بود که در کتاب پیرامون این موضوع بحث شود که آیا مسئله در ارتدکسی (سنت) (ortodoxy) این دو دین وجود دارد یا نه؟ یا اینکه یک موضع هترودوکسی (بیرون‌دینی) (Hetrodoxy) است، چون اظهار نظر در باب آموزه‌های یک دین به دو صورت ممکن است: یک وقت ما خود را ملزم و مقید می‌دانیم به اینکه در چارچوب موازین همان دین صحبت کنیم. مثلاً اگر آن دین علم‌الحدیث دارد، خودمان را در چارچوب علم‌الحدیث و درایه آن دین مقید بدانیم که این نظرگاه ارتدکسی است. اما یک وقت اصلاً مخالف این‌گونه رویکرد هستیم و می‌گوییم که ما به‌طور کلی و در یک موضع استقلالی می‌خواهیم ببینیم که آیا این آموزه درست است یا نه؟ کما اینکه محمدرشیدرضا، محمد عبده و متفکران مصری که گه‌گاه در این باره اظهار نظر کرده‌اند، از موضع ارتدکسی قضیه را طرح کرده‌اند، چرا که خود اینها مسلمان هستند و خود را ملزم می‌دانند که در چارچوب فقه و درایه و علم‌الحدیث همین دین صحبت کنند. آن وقت نویسنده محترم این انتقاد را می‌توانستند وارد کنند که شما چگونه بی‌توجه به این حجم کثیر از روایات معتبر در دین اسلام، موضوع را انکار کرده‌اید. همین‌طور در آیین زرتشتی این سوال می‌توانست متوجه منکران ارتدکس باشد. اما کسانی که خودشان را ملزم به چارچوب این موازین ارتدکسی دین نمی‌دانند و خارج از این حوزه و در موضع هترودوکسی صحبت می‌کنند، آن هم راه نقد خودش را دارد. مثلاً ابن‌خلدون این چنین بوده است؛ چون ایشان از یک موضع فلسفی با این موضوع برخورد کرده، فلسفه تاریخی را مطرح کرده که براساس آن فلسفه تاریخ، آموزه مهدویت نمی‌توانسته درست باشد. بنابراین در جواب ابن‌خلدون باید موضع فلسفیش را -چه اثبات شود چه نشود- به نقد بکشند. به هر روی این بحثها در کتاب باید مطرح می‌شد و یک نکته دیگری را

که در این بخش می‌توانم ذکر کنم، این است که اصطلاح «روایت» در سرتاسر این کتاب به یک معنا درباره اسلام و آیین زرتشت به‌کار رفته که البته در سخنان جناب آقای وحیدی هم وجود داشت. به‌نظر من روایت در فرهنگ و رسوم اسلامی به یک معناست و در سنت زرتشتی به معنای دیگری است. در سنت اسلامی وقتی می‌گویند «روایت»، یعنی آنچه که حجتی است شرعی و منقول از کسی که او در منصب چنین حجتی قرار دارد، یعنی از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در تفکر شیمی و از صحابه در تفکر اهل سنن. اما در آیین زرتشتی در این فرهنگ به اصطلاح زرتشتی ظاهراً روایت به معنای گزارش است، یعنی وقتی که مامی‌گوییم متون پهلوی یا متون زند و پازند، منظور ما گزارشی است که در این متون از منابع اولیه زرتشتی که دستخوش حوادث شده، ارائه کرده‌اند. بنابراین این تفاوت اصطلاح وجود دارد، ولی ظاهراً این هر دو به یک معنا در این کتاب وارد شده است. ولی من اطلاعاتم در این باره ناقص است، یعنی برای اینکه بدانم درست فهمیده‌ام یا نه، باید از محضر بزرگان استفاده کنم.

نکته دیگری نیز در باب عنوان «مهدویت» وجود دارد. به‌نظر من این لفظ بیشتر بر اندیشه منجی موعود در اسلام دلالت دارد. یکی از اشکالات



جزئی که در این کتاب هست، این است که مهدویت یک چیز است مثل اصطلاح «مسیح‌گرایی» (Messianism). این هر دو اصطلاح به نوعی عمومیت پیدا کرده است. اصل اول مسیح‌گرایی درخصوص حوزه فرهنگی مسیحیت و یهودیت است، ولی الان عمومیت پیدا کرده است و به هر نوع موعودباوری اطلاق می‌شود. در این کتاب کلمه «مهدویت» را هم در واقع به صورت عام به‌کار برده‌اند، ولی در واقع اصطلاح «مهدویت» در حد شمول مسیح‌گرایی نیست، بلکه کمتر از آن است، یعنی در واقع اختصاص واژه مهدویت به جهان اسلام بیشتر است. بنابراین خوب بود عنوان کتاب را «موعودباوری» یا «اندیشه منجی موعود در اسلام و دین زرتشت» می‌گذاشتند.

حال این اندیشه منجی موعود در اسلام که تحت عنوان «مهدویت» می‌آید، خصوصیتی دارد که به اجمال تمام عرض می‌کنم: اولاً موعود اسلام یک موعود شخصی است نه یک موعود نوعی؛ و این برخلاف باور برخی از اهل سنت است که او را موعودی نوعی تلقی کرده‌اند.

از بطن موعودباوری و اندیشه منجی در ادیان ما یک انحصارگرایی و بنیادگرایی بیرون می‌آید، یعنی به نوعی هر کس معتقد است منجی می‌آید، ما را نجات می‌دهد و بقیه را به دین ما درمی‌آورد، یعنی می‌آید و شمشیر عدل را برمی‌دارد و هر کس آن را نپذیرفت، گردن می‌زند و بقیه همه مسلمان می‌شوند و نجات پیدا می‌کنند. حالا تصور کنید در بقیه ادیان هم به نوعی این چنین باشد. چطور می‌شود از این مخصوصه نجات پیدا کرد، یعنی مثلاً من مسلمان و هموطن زرتشتی و هموطن مسیحی که همگی هم به منجی معتقدیم و به نوعی موعود باور داریم، چطور می‌توانیم با هم زندگی کنیم و این اندیشه را هم حفظ کنیم. یعنی در واقع سویه‌های مثبت این اندیشه برای همزیستی مسالمت‌آمیز در دنیای امروز که پر از بحران است، چیست؟ در واقع به نظر می‌رسد که این تفکر بیشتر تنش ایجاد می‌کند، یعنی بیشتر به انحصارگرایی دینی دامن می‌زند تا زمینه گفت‌وگوی ادیان را فراهم آورد.

و حیدی: در ارتباط با «روایت» که فرمودند باید عرض کنم بله، «روایت» در اسلام باید از یک فردی که در جایگاه اصلی دین قرار دارد، گرفته شود و راوی هم ضمناً دارای خصوصیات و ویژگیهایی باشد که نشان بدهد روایت درست و صادق بوده است. در آیین زرتشتی «روایت» یعنی آنچه رواست، یعنی آنچه شایسته است، یعنی آنچه جایز است، آنچه باید به آن عمل کرد. حالا روایات ممکن است روایت عملی باشد، همچنین ممکن است روایت نظری باشد. روایت عملی در واقع احکام و موازینی است که یک زرتشتی در زمانی که این روایات (شایسته‌ها و ناشایسته‌ها) حاکم است، به آنها عمل می‌کند و اگر هم خرد و اندیشه‌اش با آن روایات سازگاری نداشت، مختار است که عمل نکند. الان در جامعه زرتشتیان همین‌طور است و آنچه را ما در مقام سنتها و رفتارهای دینی خودمان بدان عمل می‌کنیم و علما و روحانیون ما تا حدودی آنها را در قالب بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها بیان می‌دارند، باید ابتدادر باره‌شان فکر کنیم و اگر بر باورهای زرتشتیمان منطبق نبود، از آن انتقاد کنیم. اما روایات نظری همان احادیث می‌شود، یعنی آنچه گذشتگان ما داشته‌اند و آنها را انجام می‌دادند و در کتابهای روایت، حتی اسامی افرادی هم که این نوع تعلیم یا این نوع شایسته و یا ناشایسته را وضع کرده بودند، می‌آورند و تحت عنوان روایات یا احادیثی که از گذشتگان نقل شده و تا امروز برای ما باقی مانده، ذکر می‌کنند. از جمله کتب معتبر در این زمینه، «روایات داراب هرمزدار» است که در این کتاب به «مهودیت»

«نوعی» به این معنی است که هر شخص در منصب یا در کارکرد هدایتگری و رهاندگی ظاهر شود. اما براساس متون اسلامی، مهدی(عج) یک شخص متعین است. گاهی در برخی از ادیان مثل آیین کنفوسیوس، موعود (لی‌هونگ) یک شخص است، ولی متعین نیست. این عقاب ممکن است بر شانه هر کسی بنشیند، ولی در اسلام نه تنها یک شخص است، بلکه شخص متعین است. طبق تفکر شیعی، او فرزندی از فرزندان پیامبر اکرم(ص) و فرزند شخصی به نام حسن بن علی السکری(ع) است. مادرش هم مشخص است. از طرف دیگر، بشر است؛ چون در بعضی ادیان، موعود به معنای بشر به کار نمی‌رود. جنبه الهی دارد مثل کلکی (Kalky) که موعود آیین هندوست و خودش اصلاً تنزل خداست و خود خداست؛ یعنی یکی از نزولات خدا در زمین است. ولی در اسلام این‌طور نیست، او یک بشر است، بشر صرف است، منتها با یک ودیعه الهی در درونش به‌نام ولایت. همان چیزی که در آیین زرتشتی هم مشابهش را در این کتاب نشان داده‌اند. به لحاظ آرمان، آرمانی رو به آینده دارد، یعنی صرفاً مهدی موعود احیاگر آنچه در گذشته بوده نیست. در بعضی از ادیان مثل آیین کنفوسیوس موعودی که وعده داده می‌شود، در پی احیای پادشاهی فرزانه شاهان گذشته است، اما مهدی موعود اسلام می‌آید تا آنچه آورده شده ولی به حد کمال نرسیده را به کمال برساند، یعنی آن چیزی که هنوز ظاهر نشده به تمام ظاهر کند. به عقیده بنده، سوشینات در آیین زرتشتی هم چنین وضعی دارد، یعنی موعودی است رو به آینده، نه صرفاً رو به گذشته. کارکردش اولاً نجات‌بخشی جمعی است و فردی نیست، کارکردش اجتماعی - معنوی به‌طور توأمان است، نه فقط اجتماعی و نه فقط معنوی؛ برخلاف تصور اهل سنت که کارکرد او را صرفاً اجتماعی، یعنی آوردن عدل و امن و رفاه می‌دانند. این موعود، موعودی است جهانشمول. رسالت مهدی موعود(عج) بر خلاف موعود یهودیان که در پی سروری قوم یهود است، قوم‌مدار نیست. البته به‌نظر می‌رسد که سوشینات هم جهانشمول باشد. مهدی موعود کارکردی کیهانی دارد، یعنی به نوعی با قیامت، پایان عالم، بیرون آمدن دفائن زمین و تحول زمین هم ارتباط دارد.

شه‌راییتی: با تشکر از جناب آقای موحدیان، یک پرسش به ذهن من می‌رسد که پاسخ آن را در صحبت‌های بزرگواران نیافتیم و آن اینکه به نظر می‌رسد



هم اشاره شده است. کتاب مزبور هم مشتمل بر روایات زرتشتی و هم مشتمل بر روایات عملی است.

در مورد علمای دینی هم باید عرض کنم که علمای دینی زرتشتی در واقع مجبورند همیشه متجدد باشند، برای اینکه در «گاهان»، سروده‌های پیامبر ما چنین آمده است: «ببایید از کسانی شویم که این جهان را تازه می‌کنند و آیین را نو می‌سازند». بنابراین ما انسانها که نماینده خداوند در روی زمین هستیم و روحانیون ما باید همواره به فکر نوآوری باشیم. آداب رفتارهای دینی و آیینی را بر پایه دین و فلسفه ماندگار آفرینش و خوبی و بدی و آزادی تعلیم دهیم و در جهان بگسترانیم.

بنابراین اگر روحانیون ما تابع سنتهایی باشند که دیگر در جامعه متروک مانده، کاربرد ندارد، به درد نمی‌خورد، مورد انتقاد قرار می‌گیرند. بنابراین علمای دینی همیشه باید طرحهای نوینی را ارائه دهند.

اما در خصوص تاثیرپذیری ادیان از نظر فرهنگ‌شناسی، همان‌طور که فرمودید کاملاً صحیح است، یعنی ما نمی‌توانیم به سادگی یک قیاس روبنایی انجام دهیم و بگوییم که این دین، آیین یا فرقه از مثلاً فلان رفتار مذهبی فلان گروه تاثیر گرفته است. فرهنگ‌شناسان برای تاثیرپذیری فرهنگی و دینی و زبانی در حدود ۱۴ مشخصه در نظر گرفته‌اند که باید تمام این ۱۴ مشخصه باشد تا بتوانیم قبول کنیم که یک چیزی از یک دین یا یک ملتی به یک ملت دیگری نفوذ و رسوخ کرده است. این نکته‌ای را که من عرض کردم، معنایش به هیچ وجه این نبود که آیین اسلام از آیین زرتشتی یا از آیینهای پیش از خودش وام گرفته است، تنها گفتم شیعیان به علت اینکه هم سابقه تاریخی زندگی در ایران را دارند و هم دارای سابقه برخورد آراه و عقاید بسیار نزدیکی با ایرانیان هستند امکان دارد - آن هم نه از مجرای آیین زرتشتی، بلکه از مجرای فرهنگ و اندیشه‌های نیاکان خودشان که ایرانی بودند، یعنی ایرانیان پیش زرتشتی - این اندیشه‌های مهدویت را به ارث برده باشند. اما ما زرتشتیان هم از همان نیاکان - به این شکلی که عرض کردم - میراثمان به ارث برده‌ایم.

اما در خاتمه می‌خواستم در رابطه با انحصار صحبت کنم. ببینید من فکر نمی‌کنم هیچ دینی و هیچ آیینی بگوید وقتی که آن رستاخیز می‌شود و جهان آخرت برپا می‌گردد، و همه ما انسانها می‌خواهیم به سوی خداوند برویم، با هم فرق داریم. فکر نمی‌کنم که آن موقع، اندیشه‌های دیگر این قدر انحصارطلب باشند و آن قدر کم تکامل یافته باشند که بخواهند مثلاً بگویند که یک

اما در خاتمه می‌خواستم در رابطه با انحصار صحبت کنم. ببینید من فکر نمی‌کنم هیچ دینی و هیچ آیینی بگوید وقتی که آن رستاخیز می‌شود و جهان آخرت برپا می‌گردد، و همه ما انسانها می‌خواهیم به سوی خداوند برویم، با هم فرق داریم. فکر نمی‌کنم که آن موقع، اندیشه‌های دیگر این قدر انحصارطلب باشند و آن قدر کم تکامل یافته باشند که بخواهند مثلاً بگویند که یک

قومی یا یک ملتی نمی‌تواند وارد رستاخیز یا به اصطلاح زرتشتی «فرشکرت» شود. در آیین زرتشتی هم «سوشیانتها» کسانی هستند که همه بشر را و همه کسانی را که در آن دوره در هزاره آخر زندگی می‌کنند و کسانی را که رستاخیز می‌شوند و روح آنها دوباره رجعت می‌کند، راهنمایی می‌کنند.

لطف و رحمت الهی آن قدر زیاد است که حتی کسی که طبق آیین زرتشتی نماز و نیایشهای خودش را هم نمی‌خواند - این از روایات متاخر است و بنده در مقام یک موبد زرتشتی عرض می‌کنم، اگر چه ممکن است برخی جوانها به من خرده بگیرند - در پیشگاه خداوند و پروردگار خودش بخشوده می‌شود. فقط در ابتدا کسانی که به پیشگاه پروردگار می‌روند، لباس بر تن ندارند. البته این تمثیل‌سازی شده است. در این تمثیل‌سازی لباس بر تن آنها نیست، لخت هستند، خجالت می‌کشند و ناراحت هستند. اما بعد که یک نیاش بزرگ و دسته‌جمعی با حضور سوشیانتها و خود خوانوند به جا می‌آیند، همه بخشوده می‌شوند. وقتی نگاه می‌کنند، می‌بینند که همه لباس بر تن دارند. بنابراین انحصاری

در سوشیانتها نیست، من فکر نمی‌کنم در «مهدویت» آیین اسلامی هم انحصاری وجود داشته باشد و باید همه امیدوار باشیم که مورد رحمت و مهر خداوند بزرگ قرار بگیریم و همه بتوانیم به پیشگاه خدای خودمان نائل شویم.

موحدیان: در این باره که آیا تفکر «مهدویت» در اسلام متأثر از آیینهای پیش از اسلام است یا خیر، باید عرض کنم که در بعضی از پردازشها و تقدیرها امکان دارد چنین باشد. اما براساس آن اطلاعات و داده‌هایی که گفتم و سختگیری زیادی که در این باب وجود دارد و نمی‌توان هر آموزه‌ای را وارد دین کرد، می‌توان نتیجه گرفت که این آموزه کاملاً نبوی است و از شبه جزیره عربستان و از داخل مدینه‌اشبلی منتشر شده و از زبان خود پیامبر بوده است. بنابراین این امکان که در بسیاری موارد و جزئیات از دینی غیراسلام تاثیر گرفته باشد، منتفی است. یک مثال جالب عرض کنم و آن اینکه در دانشگاه مکه که کاملاً تحت کنترل وهابیت است، یک جریان اهل سنت از اهل حدیث که کاملاً نسبت به ماخذ حدیث - به‌خصوص مواردی که به نوعی آموزه شیعی مطرح باشد - سختگیر و جدی هستند. یک رساله کارشناسی ارشد توسط آقای عبدالعظیم بسطوی نوشته شده تحت عنوان «الاحادیث الموضوعه والضعیفه فی المهدی المنتظر»: ایشان با سختگیری زیاد روایات را جمع‌آوری کرده و



چطور پیرو زرتشت باشیم، زیرا قاعداً زرتشتی کسی است که پیرو زرتشت باشد و آنچه را مطرح کرده بپذیرد، نه آنچه با عقل خودش تشخیص می‌دهد. از طرف دیگر، انسانها مختلف فکر می‌کنند، پس باید دینهای زرتشتی داشته باشیم، نه یک دین.

وحدیدی: یکی از اصول عقاید دینی خود زرتشت، اختیار است؛ اختیاری که خداوند به همه انسانها داده است. می‌گوید: ای مرزداهورا، هنگامی که انسان را آفریدی و به او جان دادی، خواستی تا هر کس هر باوری دارد، آشکار سازد. این نص صریح «گاهان» است. در این تفکر گاهانی که با آن روبه‌رو هستیم، انسان آزاد است تا هر باوری را می‌خواهد مطرح کند. هر فرد زرتشتی هر باوری را که مطرح کرد، باز هم زرتشتی است، لذا به اندازه پیروان زرتشت تفکر زرتشتی داریم. هر کسی آزاد می‌اندیشد، ولی زرتشتی هم هست. خداوند به ما اختیار داده و می‌توانیم بیندیشیم و آن اندیشه‌ها را مطرح کنیم. در جامعه هم می‌توانیم روی ضوابط و اصول زندگی اجتماعی زندگی کنیم و هر کس جایگاه و مرز آزادی خود را تشخیص دهد. البته شاید انتقاداتی به این طرز زندگی وارد باشد.

پرسش: در اوستا چنین آمده است: «می‌ستایم فروهر همه مردان و زنان نیک عالم را، از کیومرث تا سوشیانس». آیا همان‌طور که کیومرث اولین انسان است، می‌توانیم بگوییم که سوشیانس نیز آخرین انسان است؟
وحدیدی: بلیه، در روایات دوره ساسانی آمده است که سوشیانت آخرین انسان است و آخرین کسی که زاده می‌شود و وقتی به سن ۳۰ یا ۵۰ سالگی می‌رسد، به همپرسیگی و ملاقات خداوند نائل می‌شود. یک بار دیگر دین را و آیین را از خداوند می‌گیرد و می‌آید و بشارت می‌دهد. بعد از او همه پاک و مطهر شده و به سوی خداوند رجعت می‌کنند.

درباره آن سوال که پرسیده بودند نوگرایی به چه صورت و تا چه حدی می‌تواند در آیین زرتشت صورت بگیرد، باید عرض کنم که وقتی ما می‌گوییم «نوگرایی»، یعنی یک چیزی که از آن مرز قبلی و آن حد قبلی فراتر است و بعد از آن ما نمی‌توانیم دیگر مرزی بگذاریم مگر اینکه خودش بیاید، جا بیفتد و یک جایگاهی را اشغال کند؛ و فقط نوگرایی بعدی می‌تواند این حد و مرز را بشکند.

بنابراین روی این نوگرایی حد و مرزی نمی‌توانیم داشته باشیم؛ همان‌طور که قبلاً کسی فکر نمی‌کرد که به‌فرض کسی بتواند برق را اختراع کند و شب تیره را روشن کند. اما برق اختراع شد و الان می‌بینیم که انسان با آن اندیشه اولیه که چگونه می‌توان شب را

چون خودش موضع انکار داشته، با دقت زیاد سندشناسی و دلالت‌شناسی کرده و اوست که این ۴۸ حدیث را از میان ۳۳۸ حدیث، موثق تلقی می‌کند، یعنی به لحاظ حجیت شرعی کاملاً حجیت دارد و می‌گوید که مابقی مضامین همین ۴۸ حدیث است.

جالب این است که اظهار می‌کند که ما مسلمانان چاره‌ای نداریم جز اینکه بپذیریم این آموزه نبوی است و این ادعا هم که در طرق یعنی در سلسله سندهای این روایات، شیعه دخالت داشته‌اند، منتفی است، چون می‌گوید: من بررسی کردم، در همه رجالی که این احادیث را نقل کرده‌اند، فقط ۱۱ نفر منسوب به شیعه هستند و مابقی شیعه نیستند. این کتاب جالبی برای مطالعه است. نشانی دقیقتر این تحقیق در مقاله «گونه‌شناسی اندیشه موعود در ادیان»، در مجله تخصصی «هفت‌آسمان» (شماره‌های ۱۲ و ۱۳ و ۲۱) موجود است.

در باره اینکه آیا اندیشه مهدویت می‌تواند دچار چالش انحصارگرایی شود یا خیر، باید بگوییم: بلیه!

به عقیده بنده اگر روایات و منابعی را که در باب مهدویت در اسلام است، خوب بکاوییم، به رغم بعضی از موارد که گویا از آن بوی انحصارگرایی می‌آید، به این معنا که غیرمسلمانان از دم تیغ می‌گذرند، به نظر می‌آید در جوهر و لب لباب این

موضوع و آموزه این است که حقیقت آشکار می‌شود و اهل حق نجات پیدا می‌کنند، حال از هر دین و آیینی که باشند. برای مثال روایاتی هست - که در این کتاب هم به آنها اشاره شده - مبنی بر اینکه پیروان سایر ادیان هم بر دین خودشان باقی می‌مانند و اگر خواستند در این حکومت و اوضاع زندگی خواهند کرد. اما یک روایت جالب در این باره از پیامبر اکرم(ص) وجود دارد و آن اینک: در زیر پرچم مهدی موعود کسانی وارد خواهند شد که اینها شبیه پرستندگان خورشید و ماه بودند و کسانی از دین او خارج خواهند شد که گمان می‌شد پیروان این دین هستند، یعنی در واقع آنچه ما تصور می‌کنیم، با آنچه واقعیت است فاصله دارد. آن تصورات عامیانه که نوعاً وجود دارد، نیست و در واقع اهل حق نجات پیدا خواهند کرد.

پرسش: آیا گاهان هم روایت است؟ اگر موظف باشیم که همواره از جهان، تفسیر نو بکنیم، آیا این نوگرایی حد و مرزی هم دارد؟ اگر هست، آیا آموزه‌ای مثل آنچه در جزئیات سوشیانت آمده بود، مشمول این نوگرایی می‌شود یا نه؟ اگر دین زرتشت یک دین عقل‌محور است،



روشن کرد، بیگانه کرد. یا مثلاً هواپیما، کسی فکر نمی‌کرد انسان بتواند پرواز کند. حال وقتی که پرواز کرده، می‌بیند که این نوگرایی خیلی عمیقتر از چیزی بوده که فکر می‌کردند.

پرسش: می‌خواهم ببینم این گونه نوع‌گراییها تا کجا می‌تواند ادامه پیدا کند؟ آیا ما می‌توانیم به جایی برسیم که مثلاً اساس «گاهان» را هم قبول نکنیم و بگوییم الان جهان نو شد، پس دیگر باید اینها را کنار گذاشت و چیز دیگری را برگرفت و یا ابداع کرد یا نه، یک حدی دارد و اگر حدی دارد، چرا این حد باید شامل سوشیانت بشود و شامل گاهان نشود؟

وحیدی: بله، همان‌طور که می‌فرمایید، اگر ما بخواهیم که نوگراییهای علما یا ردان یا روحانیون زرتشتی را در نظر بگیریم، باید بر پایه گاهان و بر پایه متون تعالیم و آموزشهای پیامبران باشد، چون اگر یک روحانی زرتشتی «گاهان» را هم بخواهد کنار بگذارد، اصل نبوت را مجبور است رها کند و اصول عقاید او زیر سوال می‌رود. بنابراین باید بگوید من اصول و عقاید سر جای خودش است: اصل یکتائی یا توحید، اصل گاتها یا نبوت و سرودهای پیامبر، اصل رجعت یا مصاد سر جای خودش است و بر پایه آن می‌توانیم این نوگرایی و قضاوت را داشته باشیم.

اما در خصوص سوشیانتها ببینید اینکه آیا خاص هستند یا عام؟ در واقع ما از «گاتها» نمی‌توانیم خاص بودن آنها را استنباط کنیم. در آنجا که آژه به صورت مفرد آورده شده، همه گفته‌اند که منظور از این خود زرتشت است. بنابراین وقتی ما به گاهان مراجعه می‌کنیم، می‌توانیم سوشیانتها را هم عام تلقی کنیم. البته علمای دوران ساسانی سوشیانت را خاص تلقی می‌کردند. علمای امروز می‌توانند آن را عام تلقی کنند.

پرسش: جناب آقای موحدیان، لطفاً ماخذ این مطلب را که می‌فرمایید مهدی موعود از اولاد امام حسن مجتبی(ع) است، ذکر فرمایید.

موحدیان: این نکته را این عربی در فتوحات مکیه نقل کرده و خودش هم بر این باور هست که از اولاد امام حسن(ع) است و در بعضی روایات هم به همین صورت «من حسن بن علی(ع)» آمده است.

پرسش: جناب آقای ابراهیم تصور نمی‌فرمایید که اثر حاضر مبتنی بر روش تحقیقی نباشد؟

ابراهیم: چون این اولین کار تالیفی بنده بوده است و ثانیاً اینکه اندکی با شتاب از حالت رساله به صورت کتاب درآمد، شاید ساختار یک کتاب همه‌جانبه و تمام عیار را نداشته باشد. این اعتراف را دارم و آرزو می‌کنم

که - ان شاء الله - بتوانم در چپهای بعد تغییراتی را در آن ایجاد کنم که روند ارائه مطالب با توجه به انتقادات درستی که آقای موحدیان و دیگر عزیزان به من دادند، بسیار مطلوبتر و مقبولتر جلوه کند.

اما یک نکته هم اگر اجازه بدهید، باید در پایان عرض کنم: من زیاد اصرار ندارم که سوشیانت حتماً یک فرد باشد؛ آن هم با خصوصیات که در دوره ساسانی بر آن تاکید شده است و یا به هر صورت الان هست، فرض را بر همان عام بودن سوشیانت می‌گذاریم. به این مفهوم که همه می‌توانند خوب باشند، سودرسان باشند و همه می‌توانند نجات‌بخش باشند. با توجه به اینکه غالب دوستان حاضر در جلسه مسلمان هستند، من احساس کردم این آموزه‌ای است که در حال حاضر جامعه ما به آن نیازمند است. ما حتی بعضاً میان بچه‌های مذهبی خودمان هم می‌بینیم که وظیفه خوب بودن را به گردن آقا امام زمان(عج) می‌گذارند و انتظار دارند که اگر این یک نفر فقط خوب باشد، کافی است و مشکلی دیگر وجود ندارد. در این میان، یک نوع احاله وظیفه انجام می‌شود. تصور بر این است که اگر آن یک نفر خوب باشد، کفایت می‌کند. برای اصلاح ما می‌آید و بالاخره یک دستی هم بر سر ما می‌کشد و ما هم براساس حسب و نسب خودمان به یک جایی می‌رسیم.

این همان چیزی است که مرحوم شریعتی اسمش را «انتظار منفعل» می‌گذارد. او بین انتظار فعال یا انتظار منفعل فرق می‌گذارد. یک زرتشتی اگر بخواهد منتظر همان سوشیانت نوعی و همان سودرسان عمومی هم باشد، زندگی فعلی او همان طوری خواهد بود که اگر من مسلمان قرار باشد منتظر آن موعود باشم. بدعلاوه در اوصافی که برای یک منتظر در روایات آمده، احسان می‌کنم خیلی به هم نزدیک خواهیم بود. چیزی که ما می‌توانیم از دین زرتشتی وام بگیریم، این است که این انتظار را و این وظیفه خوب بودن، سودرسان بودن و نجات‌بخش بودن را بر دوش همه بگذاریم. اما آنچه تصور می‌کنم مسئله موعودباوری در آیین زرتشت - البته اگر فضای سیاسی و اجتماعی اجازه بدهد - نیاز دارد که از نوع موعودباوری در اسلام وام بگیرد، اتکا به شخص است که اگر همه نیروها وجود داشته باشد، ولی متفرق و متکثر باشند تا وقتی یک قطب وحدت‌بخش وجود نداشته باشد، این تکثر نیروها کاری از پیش نخواهد برد.

* این نشست در تاریخ ۸۲/۷/۱۵ در گروه ادیان «مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدنها» برگزار شد.

